

«بادها»

خبر از تغییر فصل می دهند^۱
در آمدی بر «درس های یک قرن»



پرویز صداقت



تصویر یک گرافیتی در تهران، اثر تی تو

^۱عنوان رمانی نوشته‌ی جمال میرصادقی (۱۳۶۴)

اشاره: در مجموعه مقالاتی که از این پس به مناسبت پایان قرن چهاردهم خورشیدی در سایت *نقد اقتصاد سیاسی* منتشر می‌شود، تلاش شده با نگاهی ژرف‌کاوانه و آسیب‌شناسانه جنبه‌های مختلف تکامل زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایرانیان در صد سال اخیر و کامیابی‌ها و ناکامی‌هایشان واکاوی شود. در پاره‌ای مقالات، تصویر کلی تحولات در سپهرهای مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ترسیم شده و در مواردی نیز در قالب ژرف‌کاوی در سوژه‌ها، رخدادها و شخصیت‌های خاص، تلاش شده آگاهی و بینشی نسبت به تحولات ایران مدرن به دست آید.

از یاری صاحب‌نظران و همراهانی که در طرح «درس‌های یک قرن» با ما همراه بوده‌اند و نیز از همه‌ی آنان که در ادامه به ما خواهند پیوست، سپاسگزار و امیدواریم انتشار این سلسله مقالات به ارائه‌ی بینشی عمیق‌تر و تاریخی‌تر از ایران امروز و پی‌افکندن طرحی برای فردا یاری کنند. *نقد اقتصاد سیاسی*

در آستانه‌ی سده‌ای دیگر از حیات اجتماعی ایرانیان هستیم. صدسالی که کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ پیش‌قراول آغاز آن بود و انسداد ساختاری دهه‌ی کنونی نیز پایانی یأس‌بار بر آن. از چنین منظری می‌توان تاریخی به درازای این قرن را تاریخ شکست از پی شکست دانست. یأس مشروطه‌خواهان در سال‌های خوف‌انگیز دو دهه‌ی نخست قرن، اشغال ایران به‌دست قوای متفقین، برآمدن و اعتلای جنبش ملی‌شدن صنعت نفت و شکست آن در پی کودتای ۲۸ مرداد، سال‌های دیکتاتوری مطلق شاه از مقطع اصلاحات ارضی تا انقلاب ۱۳۵۷ و ناکامی جنبش‌های چپ جدید در همین دوره، پی‌آمدهای انقلاب بهمن و در پی آن جنگی هشت‌ساله که طولانی‌ترین جنگ کلاسیک معاصر جهان را رقم زد و تلاش‌ها و جنبش‌ها و خیزش‌های کوچک و بزرگ کم‌وبیش ناکام‌مانده طی دو دهه‌ی پایانی قرن. و اکنون در آستانه‌ی قرنی جدید بیش از هر چیز دیگر انسدادی دوزخی را می‌بینیم و یأس و ازهم‌گسیختگی کالبد جامعه‌ای که گویی شریان‌های پیونددهنده‌اش را به تدریج از دست می‌دهد.

از منظری دیگر اما در بستر همین جامعه‌ای که بارها برخاست و زمین خورد، حیات اجتماعی ایرانیان جریان داشته که تجربه‌هایی روبه‌جلو را رقم زده است.

در سپهر سیاست، انقلاب مشروطه در شکل دادن به دموکراسی پایدار سیاسی ناکام ماند؛ اما همان سال‌های خوف‌انگیز دو دهه‌ی آغازین قرن به برخی از رؤیاهای مشروطه‌خواهان جامعه‌ی عمل پوشاند و نخستین کالدهای مدرن را در جامعه‌ی معاصر ما شکل داد. جنبش ملی‌شدن صنعت نفت در ایران شکست خورد، اما نخستین جنبش ضداستعماری بزرگ در کشورهای پیرامونی نظام جهانی سرمایه‌داری را رقم زد و آغازگر حیات اجتماعی نوینی برای ایرانیان بود. سرنوشت انقلاب بهمن آن نبود که خیلی از انقلابیون رؤیایش را در سر می‌پروراندند، اما در نوع خود تجربه‌ای یکتا بود که سایر کشورهای خاورمیانه تنها سه دهه دیرتر توانستند به آن دست یابند. حرکت‌ها و خیزش‌ها و جنبش‌های دموکراتیک دو دهه‌ی پیشین نیز کم‌نظیر بود و چه بسا که جنبش ناکام سبز را نیز بتوان پیشگام موج دوم و اخیر انقلاب‌های عربی دانست؛ بگذریم از چند خیرش بزرگ به‌ویژه در آبان‌ماه ۱۳۹۸.

در سپهر اقتصادی، روند مدرن‌سازی اقتصاد ایران، گرچه با لطماتی جبران‌ناشدنی به حیات طبیعی و اجتماعی، با فراز و فرودهایی استمرار پیدا کرد و از منظر توسعه‌ی زیرساخت‌های اقتصادی، تکوین بخش‌های مدرن اقتصادی، دگرگونی پیکره‌بندی طبقاتی، شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر صنعتی و طبقه‌ی متوسط جدید و دست بالا یافتن طبقات مزد و حقوق‌بگیر در قشربندی طبقاتی، برخی **پیش‌شرط‌های عینی** لازم برای یک تحول اجتماعی مترقی را تا حدی فراهم کرده است.

در سپهر اجتماعی، به‌رغم زخم‌های عمیق دهه‌های اخیر، شاخص‌هایی همچون نرخ رشد جمعیت، نرخ باسوادی، بُعد خانوار، نسبت افراد دارای تحصیلات دانشگاهی به کل جمعیت، نسبت زنان دارای تحصیلات دانشگاهی و نقش آفرینی آنان در عرصه‌ی جامعه و غیره نیز به‌خوبی نشان‌دهنده‌ی عدم تناسب زیرساخت‌های اجتماعی با ساختارهای حقیقی و حقوقی سیاسی است.

در سپهر فرهنگی نیز بسیاری از صاحب‌نظران سده‌ی اخیر را یکی از درخشان‌ترین مقاطع تاریخ ایران دانسته‌اند که قله‌های پرشکوهی در تاریخ فرهنگی این سرزمین به بار داد.

تردیدی نیست که ایران قرن جدید سیمایی متفاوت از قرن گذشته خواهد داشت. روندهای ساختاری درازمدت اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که نه دیگر می‌توان در انتظار رونق‌های پایدار نفتی در اقتصادی سوداگر و سودزده بود، نه جامعه روش‌های پیشین را به‌سادگی برمی‌تابد، و نه احتمالاً شرایط منطقه‌ای و جهانی برای استمرار آسان روش‌های پیشین مساعد خواهد بود.

اما این همه کافی نیست و تأکید بر ساختارها نباید ما را از توجه به اهمیت سوژه‌ها و فاعلیت‌ها در روند تحولات اجتماعی بازدارد. روشن است که هیچ تحول مثبتی بدون درگیری سوژه‌های تحول‌خواه برای ساختن جامعه‌ای نو شکل نمی‌گیرد و امکان موفقیت ندارد. در عین حال، اما، مسأله‌ی مهم آن است که امروز بیش از هر زمان دیگری در چهار دهه‌ی گذشته بسترهای عینی برای تکوین تحولات ژرف مهیا شده است.

برای این که درک بهتری از تأثیر عوامل درازمدت‌تر و ساختاری‌تر بر روند تحولات بیابیم به روند درازمدت رشد جمعیت در ایران طی شصت سال اخیر توجه کنیم. رژیم شاه سیاست کاهش رشد جمعیت و کنترل خانواده را دنبال می‌کرد و در پی اجرای این سیاست‌ها توانست طی یک دهه از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ نرخ رشد جمعیت را از ۳٫۱۳ درصد به ۲٫۷۱ درصد تقلیل دهد. چنان که می‌دانیم جمهوری اسلامی در یک دهه‌ی نخست، ضمن مخالفت با سیاست‌های تنظیم باروری و کنترل خانواده، آشکارا سیاست رشد جمعیت را دنبال کرد و در این زمینه توانست طی یک دهه رشد جمعیت ایران را به نرخ تاریخی و خوفناک ۳٫۹۱ درصد در سال ۱۳۶۵ برساند. یعنی در کم‌تر از یک دهه این نرخ همسو با سیاست‌های حکومتی به شدت افزایش پیدا کرد. فشارهای اقتصادی ناشی از افزایش روزافزون جمعیت در سال‌های بعد حاکمیت را به بازنگری در سیاست پیشین واداشت و روند نرخ رشد جمعیت نزولی شد و در سال ۱۳۸۵، یعنی دو دهه بعد از آن اوج هراسناک، نرخ رشد جمعیت در ایران به ۱٫۹۲ درصد رسید. اما از اواخر همان دهه بار دیگر شاهد مخالفت حاکمیت با محدودسازی رشد جمعیت و سیاست‌های کنترل خانواده بوده‌ایم. با همه‌ی این‌ها اما نرخ رشد جمعیت در ایران کماکان روند نزولی خود را ادامه داد و هم‌راستا با تحولات درازمدت‌تر تاریخی میانگین پنج‌ساله‌ی نخست دهه‌ی ۹۰ خورشیدی رشد جمعیت حدود ۱٫۲۴ درصد بود. یعنی اگر اعمال سیاست‌های مشوق رشد جمعیت چهل سال پیش قادر شد رشد جمعیت را نزدیک به دوبرابر سازد، سیاست‌های مشابه سال‌های اخیر حتی نتوانسته آن را در سطح پیشین حفظ کند.

منظور از ارائه‌ی مثال بالا این است که «موفقیت» و یا «عدم موفقیت» سیاست‌ها به میزان سازگاری آن‌ها با بسترهای اجتماعی بستگی دارد که حاکمیت‌ها سکان هدایت آن را در دست دارند. هرگاه سیاست‌هایی که دنبال می‌شود به مقتضای بسترهای عینی اجتماعی نباشد نه تنها امکان موفقیت اندکی دارند که حتی در درازمدت احتمال موفقیت آن‌ها به «صفر» میل می‌کند. در جامعه‌ی ایرانی دهه‌ی ۱۳۵۰ با ۵۰ درصد جمعیت روستایی و بخش بزرگی از جمعیت تازه مهاجرت کرده از روستا به شهر، با تکنوکراسی و بوروکراسی مدرن به‌غایت محدود، با نسبت بالای بی‌سوادی و نسبت نازل جمعیت

دانشجو، و با نسبت اندک زنان تحصیل کرده، سیاست‌های جمعیتی واپس‌گرایانه‌ای از آن دست توانست «موفق» از آب درآید. اما ۴۰ سال بعد در همین جامعه سیاست‌هایی مشابه مطلقاً شکست خورد و جامعه بی‌اعتنا به آن‌ها مسیری را که خود می‌خواست طی کرد.

آن‌چه در دل جامعه و در پراکسیس طبقات و سایر هویت‌های اجتماعی رخ می‌دهد همچون قانونی عینی در نهایت مُهر خود را بر تحولات اجتماعی می‌زند. تأمل بر همین مثال ساده می‌تواند روشنی‌بخش‌تر باشد. حاکمیت سیاست رشد جمعیت را دنبال می‌کند، اما اغلب خانوارهای امروزی ایران این سیاست را با سبک پذیرفته‌ی زندگی خود مغایر می‌دانند و زیربار نمی‌روند. در این جا، اقدام فردی به‌خودی‌خود می‌تواند یک کنش مؤثر را شکل ببخشد و مانع از تحقق عملی یک سیاست شود. اما در حوزه‌های تحولات کلان، این اقدام‌های فردی برای اثرگذاری اثباتی در سپهر سیاسی، نیازمند همگرایی برای تقویت یکدیگر هستند و این به «متشکل شدن اراده‌های آگاه» فردی و شکل‌گیری فاعلیت‌های جمعی منوط است. پس دستورکار بدیهی و مشخص در چنین شرایطی امکان شکل‌دادن به تشکل‌های مستقل مدنی و سیاسی برای تشکیل یک بلوک اجتماعی مترقی است.

در مقابل، ساختار و سازوکارهای حاکم تاکنون زیربار پذیرش حضور چنین فاعلیت‌هایی نرفته است. در صورت استمرار وضعیت مسدودشده‌ی کنونی، طبقات و گروه‌های اجتماعی و حاکمیت مسیر واگرایی از یکدیگر را دنبال می‌کنند و شدت آسیب‌های اجتماعی به تدریج چنان بر حلقه‌های پیونددهنده‌ی اجتماع سنگینی خواهد کرد که به فروریزی مفصل‌بندی اندام‌های تشکیل‌دهنده‌ی کالبد اجتماعی منتهی می‌شود. چنین وضعیتی بعید است که به نفع کسی باشد، چه آن‌هایی که در قدرت‌اند و چه آن‌هایی که بر قدرت. طبیعتاً اگر عنصر تصمیم‌گیری عقلانی درازمدت و نه صرفاً «امروز را به فردا رساندن» در حاکمیت باشد باید تلاش کند این فروریزی درازمدت را به یک گذار کم‌خطرتر برای خود بدل سازد اما تاکنون چنین عقلانیتی را ولو در جناح موسوم به «اصلاح‌طلب» حاکمیت هم مشاهده نکرده‌ایم.

تحولات کوتاه‌مدت قابل پیش‌بینی نیست. چه بسا اتفاقات که شتاب‌بخش یا بازدارنده‌ی تحولات سیاسی بشود. اما برخورداری از نگاهی تاریخی سبب می‌شود که قادر باشیم فراتر از هیاهوهای روزمره در سمت درست تاریخ قرار بگیریم و در آن مسیر گام زنیم.

باید به خاطر سپرد که مبارزه‌ی امروز از هم‌اکنون آغاز نشده و در ایران مدرن قدمتی دست‌کم بیش از یک قرن دارد و از تلاش‌های مشروطه‌خواهان در یک‌صدویست سال پیش تا تمامی تلاش‌ها و جنبش‌ها و انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی سده‌ی اخیر استمرار پیدا کرده است.

در این پیکار، نسل های امروز تنها نیستند. ارواح مردگان شان نیز تکیه گاه شان است تا شاید فردا همین نسل به غرور بر بلندای تاریخی بایستد که برآمده از ده ها سال مقاومت پیشینیان شان است.

پس، در حالی که زیر بار اندوهگین شکست ها و ناکامی ها شانه خم کرده ایم، وظیفه داریم کماکان به فردایی دیگر امیدوارم باشیم. چرا که امروز، به رغم انسداد ساختاری، زنجیرهای بازدارنده ی ناشی از رشدنایافتگی نیروهای مولد و سدهای بازدارنده ی اجتماعی و فرهنگی به مراتب کم رmq تر از دهه های پیشین است و از این رو سوژه های اجتماعی و فردی به طور بالقوه قادرند نقش بسیار مهم تری در تحولات آتی ایفا کنند.

سخن آخر آن که امروز باید با آگاهی از علل شکست های گذشته، بیش از هر زمان بر اهمیت چیزی پای فشاریم که آن چنان که بایسته بود به آن توجه نشد و شاعرمان پیش ترها یادآوری اش کرده بود:

تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم

و آن نگفتیم که به کار آید

چرا که تنها یک سخن،

یک سخن در میانه نبود:

- آزادی!